

آشتی بهار

قصه

یکی بود، یکی نبود. زیر گنبد کبود، دهکده کوچکی بود به اسم «بی بهار». ولی چرا بی بهار؟ چون سال های سال بود که «بهار»، پاش رو توی این دهکده نذاشته بود و مردم روستا حسابی از زمستون خسته شده بودند! تا این که یه روز یه دختر کوچولو به اسم «شکوفه»، تصمیم گرفت بهار قشنگ و پر گل رو به دهکده بیاره. شکوفه رفت پیش مردم روستا و از شون کمک خواست. ولی بچه ها! هیچ کس نمی دونست «بهار» خانم کجاست و چه طوری میشه برای اومدن راضیش کرد. شکوفه که خیلی غصه ش گرفته بود، برگشت توی اتاقش و از تنهایی و بی حوصلگی شروع کرد به تمیز کردن اتاق. همه اسباب بازی هاش رو برق انداخت؛ گرد و خاکی کتاب هارو گرفت؛ لباس هاش رو مرتب گذاشت توی کمد. اون که حسابی خسته شده بود، رفت دم پنجره اتاقش و بوی خیلی خوبی رو احساس کرد، بویی شبیه بوی بهار و فکر کرد: «درسته که من نمی تونم با آوردن بهار، بقیه رو خوشحال کنم اما با کارهای دیگه که می تونم، برای همین چندتا از لباس های قشنگ و تمیزش رو که دیگه نمی پوشید، بسته بندی کرد و اون ها رو به بعضی از دوست هاش که نمی تونستن لباس نو بخرند، هدیه داد. شکوفه وقتی برگشت خونه، گل های باغچه پشت خونه جوونه زدن. اون یادش اومد هنوز کارهای خوب دیگه ای هست که می تونه باهاشون آدم ها رو خوشحال کنه؛ برای همین به چندتا از دوست هاش که باهم قهر بودند، سر زد و بهشون گفت که اون ها رو بخشیده. شکوفه اون قدر

سلام



عیدتون مبارک!

مهربون ها سلام. سلام شاد من، کوشا خان، به همراه خواهرم نیوشا خانم به شما دوستان خوب صفحه «فر فر»، این هفته، آخرین هفته ساله و بعیده ما هفته دیگه، بتونیم به دیدنتون بیایم. عید نوروز نزدیکه و بیشتر مدرسه ها کم کم تعطیل میشن و بیشتر بچه ها، این روزها مشغول مرتب کردن اتاق و کشو و میز تحریرشون یا خرید کفش و لباس نو هستند. تقریباً شش ماه، شنبه هر هفته به دیدنتون اومدیم و با قصه ها و شعرها و کاردستی ها و کلی حرف خوب، سرگرمتون کردیم. دوستی ما در سال بعد هم، بهتر و بیشتر ادامه داره. امیدواریم تعطیلات شاد و قشنگی داشته باشید. مراقب خودتون باشید و برای همه بچه های دنیا، آرزوهای قشنگ کنید. دوستتون داریم.



قصه نویسنده جهانی

یه آدم
یه قصه

دوستان من! آقای «هانس کریستین اندرسن» رو می شناسید؟ آقای «اندرسن» یه قصه نویس خیلی خوبه که ممکنه اسمش براتون آشنا نباشه، اما مطمئنم حداقل یکی از قصه هاش رو شنیدید؛ مثل «بندانگشتی» یا «دختر کبریت فروش» یا «جوجه اردک زشت». هانس کریستین، توی کشور دانمارک به دنیا اومد. اون از بچگی عاشق قصه گفتن بود؛ مثلاً یکی از کارهایی که خیلی دوست داشت این بود که با عروسک های چوبی نمایش ترتیب بده و با قصه هاش بقیه رو سرگرم کنه. هانس کریستین هرچه بزرگ تر می شد، قصه های بهتری می نوشت تا بالاخره اون قدر معروف شد که بچه های سراسر دنیا طرفدار کتاب هاش شدند. بچه ها می دونید یک جایزه به اسم «هانس کریستین اندرسن» وجود داره؟ این جایزه رو هر سال به نویسنده هایی میدن که بهترین قصه رو برای بچه ها نوشته.



بهار نزدیکه

شعر

غنچه های سرخ گل
می شود آهسته باز
در هوا پیچیده است
یک نسیم دلنواز

روی گل ها می پرند
شا پرک های سفید
می دهد بلبل خبر
آمده سال جدید
هر درختی می شود
سبز پوش و نونوار
فصل سرمارفته است
آمده فصل بهار!

شاعر: عفت زینلی



موآنا

رنگین کمون

دوستان خوبم. این روزها یک پویانمایی دیدنی و جذاب وارد شبکه نمایش خانگی شده به اسم «موآنا»! این کارتون، داستان یک دختر ماجراجو به اسم موآناست که به تشویق اجداد و فامیل و دور و بری هاش، تصمیم می گیره طی یک سفر هیجان انگیز و پرفراز و نشیب، توانایی هاش رو اثبات کنه. اگه کنجکاوید بدونید موآنا موفق می شه یا نه، از بزرگ ترها خواهش کنید این کارتون رو تهیه کنند و باهم تماشا کنید.



آثار شما



ابوالفضل بیات



نازنین پرخویی



آرزو



سهیل امینی فرد

ماهی قرمز عید

دوستان قشنگم؛ فقط ۹ روز به تموم شدن سال مونده. الان حتما مامان و باباها سرشون حسابی شلوغه، چون دارن خونه رو برای عید آماده می کنند. شما هم می تونید با درست کردن کاردستی های خوشگل، خودتون رو برای رسیدن بهار آماده کنید. امروز می خوایم باهم یه تنگ ماهی خلاقانه درست کنیم.

وسایل لازم: زیرانداز، مقوا، رنگ گواش، قلم مو

۱. این کاردستی یه خرده رنگ بازی و ریخت و پاش داره. پس همین اول کار یه پارچه یا چندتا روزنامه روی زمین پهن کن تا فرش اتاق کثیف نشه.

۲. یه برگه سفید رو با گواش رنگ آبی بزن و وقتی که خشک شد، دورش رو به شکل یک تنگ ببر.

۳. کف دست تو قراره ماهی این تنگ باشه. پس با هر رنگی که دوست داری، کف دست و انگشت هات رو کاملاً رنگ کن. و

دستت رو آروم بذار روی تنگ ماهی.

۴. برای ماهی یک چشم بکش.

۵. می تونی برای قشنگ تر شدن کاردستیت، اونو با سنگ و صدف تزئین کنی.



کاردستی

گل شکارچی!

بچه ها می دونید گل ها برای زندگی به چه چیزهایی نیاز دارند؟ آب، نور خورشید و خاک. اما غذا چی؟ اون ها غذاشون رو از موادی که توی خاک هست، می گیرند. ولی بعضی گل ها جاهایی زندگی می کنند که خاکشون به اندازه کافی مواد غذایی نداره، پس این گل ها باید چی کار کنند؟ خیلی عجیبه اما این گل ها مثل حیوان ها، غذاشون رو شکار می کنند. و از اون جایی که گل ها نمی تونن بدونن و برن دنبال شکار، منتظر می مونن تا یک حشره با پای خودش بیاد و روی اون ها بشینه. اون وقت در یک چشم به هم زدن برگ هاشون رو می بدن و حشره رو گیر میندازن. اسم این گل ها، گل گوشت خواره!



دانستنی ها